



نکته اول: استفراغ وسع

* ۱. مرحوم قزوینی درباره استفراغ وسع (که در کلمات بسیاری جزء معنای اجتهاد دانسته شده است) می نویسد:

«و فی کلام غیر واحد أنّ استفراغ الوسع معناه بذل تمام الطاقة بحيث يحسّ من نفسه العجز عن المزيد عليه، و لعلّ وجهه أنّ الاستفراغ استفعال بمعنى الطلب، فإذا اضيف إلى الوسع كان معناه طلب الفقيه فراغ وسعه، و فراغ الوسع عبارة عن الخلوص و الخلوّ عنه، و يشكل ذلك: بأنّ طلب الشيء لا يستلزم حصوله فی الخارج.»

نعم قد يقال: بأنّ المأخوذ فی وضع الاستفعال هو الطلب المستلزم للحصول كما فی «استخراجه فخرج».

و فيه: أنّ ذلك لزوم غالبی لا دائمی، ضرورة أنّه لو قيل: «استفسرت منه فما فسّر لی» و «استعلمت منه فما أعلمنی» لم يكن مناقضا و لا موجبا للتجاوز، كما أنّه فی المثال المذكور لا یوجب تكرارا.

فالإنصاف: أنّها لمطلق الطلب، و عليه فلو نظر فی دلیل المسألة و حصل له الظنّ بالحکم الشرعی فی أوّل نظره أو فيما لم يبلغ حدّ العجز عن المزيد عليه لم يكن منافيا لكونه مستفرغا وسعه، فيكون هذا الفرض مشمولاً للتعريف مع كونه من أفراد المعرف^۱

توضیح:

۱. «استفراغ وسع» از باب استفعال است و به معنای آن است که فقیه طلب می کند «فراغ وسع» را. و «فراغ وسع» یعنی «تمام شدن وسع و توانایی». پس استفراغ وسع یعنی آنکه مجتهد طلب کند که توانایی خود را به پایان برساند و این یعنی مجتهد تا آن حد بکوشد که طاقت او تمام شود و بیش از آن نتواند تلاش کند.

۲. إن قلت: «طلب فراغ وسع» ملازمه‌ای با «حصول فراغ وسع» ندارد یعنی ممکن است مجتهد چنین چیزی (عاجز شدن در اثر تلاش) را طلب کند ولی این چنین عجزی، موجود نشود. (یعنی می خواهد ولی محقق نمی شود)

۳. قلت: باب استفعال در جایی استعمال می شود که این گونه طلبی به وجود خارجی مطلوب منجر می شود.

۴. ولكن الانصاف:

۱. الاجتهاد و التقليد، ج ۱، ص ۷



چنین وضعیتی درباره صیغه استفعال موجود نیست و لذا اگر گفته شود «استفسرتُ منه فما فسّر لی» [طلب تفسیر کردم ولی او تفسیر نکرد]، مجاز یا [غلط] به کار برده نشده است. (مناقض هم نیست، یعنی چنین نیست که در استفسرتُ حصول تفسیر نهفته باشد و «فما فسّر لی»، عدم حصول تفسیر را دلالت کند و در نتیجه تناقض صدر و ذیل کلام حاصل آید).

۵. پس استفراغ وسع یعنی مجتهد همه تلاش خود را داشته باشد که به سرحدّ عجز (فراغت از طاقت) برسد ولی اگر قبل از آن به نتیجه رسید، ضرری به مجتهد بودن او نمی زند.

*۲. درباره این سخن مرحوم قزوینی می توان گفت:

اولاً: اگر استفراغ وسع به معنای «طلب فراغت از طاقت» است، این به معنای آن نیست که مجتهد، صرفاً چنین چیزی را می خواهد و در افق نفس خود خواسته و خواهشی دارد. بلکه مراد طلب عملی و تلاش خارجی برای به دست آوردن چنین مطلوبی است، و این با معنای صیغه استفعال مطابق است. (تلاش عملی در اینجا اعم از تلاش فکری و عینی است و در مقابل خواسته‌ی قلبی است)

ثانیاً: در ما نحن فیه، ۳ مفهوم با یکدیگر متفاوت است:

الف) حصول خارجی عجز (فراغت از طاقت)

ب) طلب عملی برای حصول خارجی عجز

ج) نهایت تلاش در طلب عملی برای حصول خارجی عجز.

ثالثاً: در صیغه استفعال، «نهایت تلاش در طلب» اخذ نشده است، همانطور که «حصول خارجی مطلوب» هم شرط نیست. و لذا معنای «استفراغ وسع»، اگر به معنای لغوی تعریف شود، همان «طلب عملی برای حصول خارجی» است اما ممکن است اولاً با توجه به تناسب «فراغت از طاقت» که عرفاً محتاج نهایت تلاش است و ثانیاً با توجه به اینکه چنین مطلبی - ظاهراً - مد نظر تعریف کنندگان بوده است، بتوان گفت در تعریف اجتهاد چنین لحاظ شده است: «نهایت تلاش در مقام مطالبه فکری و عملی برای حصول عجز و فراغت از طاقت، در یافتن حکم شرعی / حجت / ظن معتبر»

با توجه به این نکته می توان گفت که این سخن مرحوم قزوینی که «فلو نظر فی دلیل المسألة و حصل له الظنّ بالحکم الشرعی فی أوّل نظره أو فیما لم یبلغ حدّ العجز عن المزیّد علیه لم یکن منافیا لکونه مستفرغاً وسعه» سخن کاملی نیست.

*۳. مرحوم قزوینی در ادامه به اشکال دیگری اشاره می کند و آن را چنین توضیح می دهد:



« أن أقصى ما يجب على المجتهد الاطمئنان بتحصيل ما يستفاد من الأدلة الموجودة، و ذلك قد يحصل بأول نظره في دليل المسألة كما في كثير من المسائل التي مداركها ظاهرة، و قد لا يحصل إلّا بعد استفراغ منتهى الوسع كما في بعض المسائل المشككة، و قد يكون بين الأمرين. و من البين تحقّق الاجتهاد في جميع ذلك»^١

و سپس به چند صورت از آن پاسخ می دهد:

اولاً: همان که در ابتدا گفته شد که استفراغ وسع یعنی «طلب کردن» و نه «نهایت تلاش در مقام طلب». [که این پاسخ را کامل ندانستیم]
و ثانياً:

« إن بذل الوسع إنّما يعتبر بالنسبة إلى مجموع المسائل التي يحتاج إلى استنباطها لا حصوله في كل مسألة»^٢

[مرحوم قزوینی بر این پاسخ اشکال می کند که: در این صورت باید گفته می شد «استفراغ وسع در تحصیل احکام» در حالیکه گفته شده است «استفراغ وسع در تحصیل حکم» که البته می توان پاسخ داد که: اولاً در آن صورت هم تنها اگر «احکام» عام مجموعی لحاظ شود، اشکال مرتفع است و الا اگر احکام، به صورت عام استفراقی باشد، اشکال قزوینی قابل طرح است. و ثانياً اگر «ال» در «الحکم»، «ال» جنس نباشد، و مراد «استفراغ وسع در تحصیل حکم فی الجملة» باشد، اشکال قابل پاسخگویی است. و ثالثاً: می توان با حذف یا تغییر واژه «حکم» و «احکام»، لفظ «استفراغ وسع» را در تعریف حفظ کرد.]
و ثالثاً:

« من أن المراد باستفراغ الوسع ما هو المعتبر في عرف المجتهدين لا الاستفراغ العقلي، و القدر المعتبر أمر معروف و هو ما يحصل به الظنّ بعدم الظفر بالمعارض ظناً يعتدّ به»^٣

[مرحوم قزوینی بر این پاسخ هم اشکال می کند:

« أن الإيراد على ظاهر الحدّ فلا يدفعه حقيقة المراد بعد تسليم ظهور الاستفراغ في العقلي، و إلّا ليسلم قاطبة الحدود عن النقوض و الإبرامات.»^٤

[ما می گوئیم:

١. همان، ص ٨

٢. همان

٣. همان

٤. همان



ماحصل سخن پاسخ دهنده آن است که استفراغ وسع یعنی «تلاش برای حصول عجز نسبی» و نه «تلاش برای حصول عجز عقلی و مطلق» و مرحوم قزوینی پاسخ می‌دهد که این خلاف ظهور صیغه استفراغ [صیغه استفعال] در فراغت عقلی [از وسع] است. و سخن مرحوم قزوینی تمام است. [و رابعاً: اصلاً اگر کسی بدون تلاش تمام به حکمی اطمینان پیدا کند، این کار اجتهاد نیست. [مرحوم قزوینی به این مطلب هم پاسخ می‌دهد:

«و توهم خروج المفروض عن المعرف فلا يضرّ خروجه عن التعريف لا يلائم ما عليه جمع من أجلّاء أصحابنا من أصالة حجّية الظنّ الاجتهادي و عدم وجوب تحصيل الظنّ الأقوى، مع الإجماع المحكيّ عليه عن بعض الأجلّاء»^۱

[ما می‌گوییم:

ظاهراً مراد مرحوم قزوینی آن است که اگر عمل به اطمینان و ظن شخصی، اجتهاد نباشد، حجت نیست در حالیکه چنین عملی اجماعاً حجت است و لذا اضافه می‌کند که اگر قرار باشد در هر مسئله‌ای، استفراغ وسع عقلی حاصل شود، عسر و حرج لازم می‌آید و اگر در برخی عمل شود و در برخی لازم نباشد، ترجیح بلا مرجح است و ...

در حالیکه نظر مستدل می‌تواند این باشد که عمل به اطمینان لغتاً اجتهاد نیست و نه اینکه حجّت نیست [

*۴. اما به نظر می‌رسد از این اشکال (که در شماره ۳ آوردیم) می‌توان چنین پاسخ داد که:

چنانکه گفتیم معنای استفراغ وسع، عبارت است از «نهایت تلاش در مقام مطالبه برای حصول فراغت از طاقت در یافتن حکم / دلیل / ظن» و گفتیم که صیغه استفعال صرفاً اصل مطالبه عملی را ثابت می‌کند و از تناسب حکم و موضوع است که «نهایت تلاش» به این تعریف اضافه می‌شود.

حال اگر بگوییم به سبب همان تناسب حکم و موضوع، مراد از نهایت تلاش، نهایت عقلی نیست، بلکه مراد نهایت تلاش عقلایی است، در این صورت می‌توان گفت: اگر مجتهدی با مراجعه به ادله‌ای به اطمینان می‌رسد به گونه‌ای که از یافتن ادله‌ای مخالف و معارض مأیوس است، این فرد «نهایت تلاش عقلایی» خود را کرده است. (و نهایت عقلایی تلاش، با وصول به یأس از حصول دلیل مخالف، حاصل می‌شود)

*۵. پس می‌توان گفت: اجتهاد استفراغ وسع است و استفراغ وسع یعنی: «نهایت تلاش به اندازه‌ای که عقلاً آن را نهایت تلاش بدانند در مقام مطالبه فکری و عینی برای تحصیل عجز و فراغت از طاقت»